

۸۳

۰۴
۳۸۷/۹/۲۵
اسکن شد

۱۰۳۰۲ - خن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تضمینات حافظ جلد ۱
مؤلف محمد امیر علی حکیم خراسانی (زنجبیل الحامی و واعظ)

موضوع
خط برن

شماره قفسه ۱۲۷۰۷

شماره ثبت کتاب ۸۶۷۴۱

۱۳۸۵
کتابخانه مجلس شورای ملی

بازرسی شد
۸۱-۶

بازدید شد
۱۳۸۵

مغنی، فهرست شده
۱۲۷۰۷



۱۸۵

۰۴
۳۳۷/۹/۲۵
استکن شد

۱۰۳۰۲ - خن

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۸۵
شماره ثبت کتاب

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب تضمینات حاکم	شماره ثبت کتاب
مؤلف: میرزا محمد علی حکیم نیریز (نسخه المکرمه و اعظم)	۸۶۷۴۱
موضوع: خط و کتابت	
شماره قفسه: ۱۳۷۷	

بازرسی
۸-۳۷

بازدید شد
۱۳۸۵

خطی - فهرست شده
۱۳۷۰۷

جلداول تضييات حافظ
اشتر
نجم اصفا في نخط مصنف

منقول من هذا الأول من التصانيف
 هذه كتاب في المحبوبين والحبيل معاني
 حجب القلوب لوصولها إلى المحبوبين
 ودليل النجاة من غمومها إلى حالها
 وسلم من غمومها إلى فرحها من الغموم
 وسمي في السراير زاد العارفين في السراير
 من القلوب والسرور في الغيب من
 النقص والعيب مطالب أنوار الأرباب غدا
 ولطائف الأوهام مع صبا محال



مكتبة الخديوية

١٤

سنة ١٢٨٥

مراد منقول چا اوردو
جسٹس محمد علی خان صاحب

باز کردی که با جلیه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بدره ای که در این کتاب
برقعه مهر باب اول

کای که بر آید در خند و لبخند و کفر و ایمان
ناله می کند که غمناک و غمناک
چون بپرستد و بخشد و داد
ساده به بنده و پسر
از خیمه بد نشوید زان
حاجت خود را بفرمود
ارواح بر سر آمد اول
بهر دست انداخته
حبیب و خلق بعد از این
ضیافت خانه دیکه
در ضیافت نه مانده است
جان چه خندان هم ندیده
نامرید به هر چه چاره
نه جان آبجری باشد
عقد در این خانه خوش
اشفاق و مهر و دوستی
زاد خبر لطف و نیت
آه اثر بار و نورانی
بدل نیکنه لا یجوز
برغدل و خنده

[illegible]

کعبه لعل سر بر دامن	ببر لاله چرخ بر دامن	فوس بر دامن	بسیار خفته اند دامن
شاه چرخ بر دامن	چرخ بر دامن	غیر باغ و چرخ	شد پای بر دامن
شد پای بر دامن	شاه باغ و چرخ	شاه باغ و چرخ	بسیار خفته اند دامن
مرغ بر دامن	ترک بر دامن	بر دامن	بسیار خفته اند دامن
انگ خورشید بر دامن	بر دامن	از دامن	انگ بر دامن
سایه لاله بر دامن	حسن بر دامن	یوسف بر دامن	حسن بر دامن
دست بر دامن	ماه بر دامن	حسن بر دامن	حسن بر دامن
که بر دامن	از دامن	کرد بر دامن	کرد بر دامن
در دامن	او بر دامن	شاه بر دامن	شاه بر دامن
چرخ بر دامن	بر دامن	بر دامن	بر دامن
ابو بر دامن	محمد بر دامن	محمد بر دامن	محمد بر دامن
لعل بر دامن	محمد بر دامن	محمد بر دامن	محمد بر دامن
خوش بر دامن	خوش بر دامن	خوش بر دامن	خوش بر دامن

کعبه لعل سر بر دامن
شاه چرخ بر دامن
شد پای بر دامن
مرغ بر دامن
انگ خورشید بر دامن
سایه لاله بر دامن
دست بر دامن
که بر دامن
در دامن
چرخ بر دامن
ابو بر دامن
لعل بر دامن
خوش بر دامن

بسیار خفته اند دامن
غیر باغ و چرخ
شاه باغ و چرخ
بر دامن
از دامن
یوسف بر دامن
حسن بر دامن
کرد بر دامن
شاه بر دامن
بر دامن
محمد بر دامن
محمد بر دامن
محمد بر دامن
محمد بر دامن
خوش بر دامن

کعبه لعل سر بر دامن
شاه چرخ بر دامن
شد پای بر دامن
مرغ بر دامن
انگ خورشید بر دامن
سایه لاله بر دامن
دست بر دامن
که بر دامن
در دامن
چرخ بر دامن
ابو بر دامن
لعل بر دامن
خوش بر دامن

بسیار خفته اند دامن
غیر باغ و چرخ
شاه باغ و چرخ
بر دامن
از دامن
یوسف بر دامن
حسن بر دامن
کرد بر دامن
شاه بر دامن
بر دامن
محمد بر دامن
محمد بر دامن
محمد بر دامن
محمد بر دامن
خوش بر دامن

چشم من در آینه چشم تو	ز نور آینه چشم تو	بر آینه چشم تو	نواح کل ویدار چشم تو
نقاب جود و شرف و خجسته	خوش دل و از برای نوح	نام بر من و از برای نوح	کرف و از برای نوح
چو چشم من در آینه چشم تو	خوش و از برای نوح	بیا که از آینه چشم تو	در هر که از آینه چشم تو
بنام ماه مهر و آینه چشم تو	حسرت و از برای نوح	بهر و از برای نوح	معین و از برای نوح
سرمه چشم من در آینه چشم تو	بهر و از برای نوح	بهر و از برای نوح	بهر و از برای نوح
محمود و از برای نوح	معدن و از برای نوح	معدن و از برای نوح	معدن و از برای نوح
و چشم من در آینه چشم تو	کسی و از برای نوح	کسی و از برای نوح	کسی و از برای نوح
بهر و از برای نوح	بهر و از برای نوح	بهر و از برای نوح	بهر و از برای نوح
چشم من در آینه چشم تو	کلی و از برای نوح	کلی و از برای نوح	کلی و از برای نوح
که بر آینه چشم تو	بهر و از برای نوح	بهر و از برای نوح	بهر و از برای نوح
باغ و از برای نوح	ادام و از برای نوح	ادام و از برای نوح	ادام و از برای نوح
ز راه و از برای نوح	که بند و از برای نوح	که بند و از برای نوح	که بند و از برای نوح

مهر و از برای نوح
چشم من در آینه چشم تو
نقاب جود و شرف و خجسته
چو چشم من در آینه چشم تو
بنام ماه مهر و آینه چشم تو
سرمه چشم من در آینه چشم تو
محمود و از برای نوح
و چشم من در آینه چشم تو
بهر و از برای نوح
کسی و از برای نوح
بهر و از برای نوح
چشم من در آینه چشم تو
کلی و از برای نوح
که بر آینه چشم تو
باغ و از برای نوح
ز راه و از برای نوح

چشم من در آینه چشم تو
نقاب جود و شرف و خجسته
چو چشم من در آینه چشم تو
بنام ماه مهر و آینه چشم تو
سرمه چشم من در آینه چشم تو
محمود و از برای نوح
و چشم من در آینه چشم تو
بهر و از برای نوح
کسی و از برای نوح
بهر و از برای نوح
چشم من در آینه چشم تو
کلی و از برای نوح
که بر آینه چشم تو
باغ و از برای نوح
ز راه و از برای نوح

وَالْمُضَيَّاعِينَ وَمِمَّا لَعَنَ الْحَقُّ مَن آتَى الْفِتْنَةَ يَكْفُرُ بِالَّذِي هُوَ يُبَدِّلُ فِيهِ وَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و فی سبب فی مقام این قلعه را کافر است جان شوقی ای مردم بر این قلعه را کافر است
کوشش آنه عشق و کفر و کفر است نه جایزه و جزای مردم بلکه بغیر از خور و عیار صبر باید که بر خور و عیار
بار این قلعه را کافر است

شنه دلمردم و هم جریب
 در دل حاتم از کرب و غم
 شنه قفا ایمنم خور و کوف
 مرد ایاب کلام میب
 شنه دلمردم و هم جریب
 صد هزاره قول جان و خون
 شنه قفا ایمنم خور و کوف
 عشق میفر از او کلام و جان

گفته دادم که هر که از این کتاب
 این معنی را در این کتاب
 تا جایی که میسر باشد
 در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب

باب سینه از آن که	ایمرا در جگر	موضع و اجزای	با سینه از آن که
فطره و جگر	جگر از آن که	تاج و سینه از آن که	خوار از آن که

کوه و دریا که از آنجا می آید
 اینها نیز از غارهای بسیارند
 ای دیو بر این غار بنشین و بگو
 چراغ کلش به نیل نام ز جوی حیات
 جسم کاف و دگر جو کما کاف
 ناله سحر دارم که گنج خدایت

چند حکمت و علم و باطن
میرود در وضع و تدبیر
حکم از سر تا سر
الحکیم بود علم از سر تا سر

٢٩
طاهر الملقب
في مجمع
ولي الغيبة والوجود في
الاهل الذوق
شكران على ان الصبح في
منه

[illegible]

این پیکر است
 او که جز غل غلینک است
 این مرغ دل در راه افروز دل افروز
 چشم بدینش و جعدش
 این مرغ خوشتر از سرافرازها
 خوشتر از مدینه آن جلیل است
 این پیکر است
 او که جز غل غلینک است
 این مرغ دل در راه افروز دل افروز
 چشم بدینش و جعدش
 این مرغ خوشتر از سرافرازها
 خوشتر از مدینه آن جلیل است

بر کفر و کفر
 از آن خلاق
 منت خدا را
 شکر خدا را
 بر حبیب
 کار خلاق
 منکر حکیم
 کفر کند
 کار خلاق
 ما خلق
 از جود
 نزه

جام لبخنی دل است در آن چو بنفشه ز جوی دلچسب
 تا در کف دستم ز پر خنک باور من که دست زده ام بدست
 (جلالت) تا که نشسته سجد بر بزمین کمر گزیده
 جان منم جان از جوی بند بکعبه ز فرخ قدم
 بیا امروز ز کجا مخصوص است ز منشی
 در آرم حیدر محی تو که از قبت در عشق باز نشستم
 بنیامین ز بس در خطه از جعبه کبر تو دم نشسته
 صد بر لبه ام در دیار بر لب خنم مهر در دل بشار
 نشسته مرا ز بحر بفرست خونم بر رخسار هم چو جلا
 دل را ز سقار انوشه چو سرخس لاله زار خنجر

در آرم حیدر محی تو که از قبت
 بنیامین ز بس در خطه
 صد بر لبه ام در دیار
 نشسته مرا ز بحر بفرست

آه منم می غمگین طوبه و وفا ز جوی دلچسب
 بر سر آینه ام بدر می آینه ام
 از تیغ ابله و دمه بر از تیغ ابله و دمه بر
 چو کشتی که با شعله از نور چو کشتی که با شعله از نور
 این دل منشته خون و بوی این دل منشته خون و بوی
 صد باره دل منشته دیر صد باره دل منشته دیر
 با سده (زیر) خوف بوی با سده (زیر) خوف بوی
 دیات دیم که ز دمه دیات دیم که ز دمه
 از جزایم از بدو از جزایم از بدو

مرا صفت من چو ابرو بیان و صفت من چو ابرو
 چو که صفت من چو ابرو چو که صفت من چو ابرو
 ز نوق جان و دمه ز نوق جان و دمه
 ز چاه جوی که در ز چاه جوی که در
 چه در منشی جان چه در منشی جان
 چه سر و کف از چه سر و کف از
 چه چینه و چه چینه و
 باز بر سر باز بر سر
 عجب خنک تر از عجب خنک تر از
 بیا خنم اخلاص بیا خنم اخلاص
 چشم غنم تو نه چشم غنم تو نه
 که تو چو گل که تو چو گل

مرا صفت من چو ابرو
 چو که صفت من چو ابرو
 ز نوق جان و دمه
 ز چاه جوی که در

وای که در این راه
باز می شود و در این راه
باز می شود و در این راه

عظم غش یا از این نبرد
جگر که در مصطفی
بر سر تپه جرج خورده
نه شمرات در انداخته اند
که آن مقام بیاید از این وقت
نه شمرات در انداخته اند
عدو در نظر جانف طمع کند
مان طوطی خدایت با طوطی
نشان بنشیند از این اثر
بر این نه که بر قمار برزید
اگر که می روی خوش
خوش است بهر که در دست
عبد الغفور غفر الله
بیا و در دریا لب به دریا
بنشیند و محرم کرم غفر الله
در این سرزمین بیا
و بچشم صحرای جویز
بیا و در این سرزمین
ببین خفته را در این سرزمین
از یکصد بر بنویسد خفته را
در این سرزمین
در این سرزمین
بیا و از سر مرز در جو
غرض از این است
چه بر سر که از این سر
که فخر از سر مرز در جو
چرا که از سر مرز در جو
در این سرزمین

عراق و فارس
بیا که در این راه
باز می شود و در این راه
باز می شود و در این راه

بیا که در این راه
باز می شود و در این راه
باز می شود و در این راه
باز می شود و در این راه

بیا که در این راه
باز می شود و در این راه
باز می شود و در این راه
باز می شود و در این راه

غیر لاف و سرخس
که در صحنه چمن و شبنم جلست
به نغمه جوهری طاق نقاش
چو بزم میر خورشید چرخ
بیافرند دهر از زبان
دل انصاف
از سحر الهام آید
سوز دل مکر ز غزل عشق
سخن غریب و آب و آتش
بخبر زن زین حجاب
ایام تصویر کعبه ایست
عاشق حسنه زاردم بهر خوش

جو کرکس پرت و تیره کردی
شد که در میان مرطوب
مراد صبطه المیز با خط کشیده
در عمارت و جستم در احوال
جبه خم کرده و در زمیندگان
ارضا خبر از یاد دل افروخته
منزل آنمه غزل شیر عیار
شب تاریک و راه پریشانی
آب هر جا قرین من در سواد
پیش اندل در ره و هم گاه
لیک فتوحه جلف و نسیم
خون برسد تو در انش محراب

جو تندر فکرت چرخ
به بو این اسرار
بسره ختام پذیر خواهم
نظم و جستم در احوال
نظم و جستم در احوال
نظم و جستم در احوال
نظم و جستم در احوال
نظم و جستم در احوال
نظم و جستم در احوال

در سر خوگواران
لطافت زلف و لب
برف و جستم در احوال
محسن قدر زندگانه
بلور و جستم در احوال
در ضرب سجده بجا
سر پیش نام او در
عمل و جستم در احوال
در خواب نیز جستم در احوال
آنکه آینه عشق است
تا که غم تو در دل
نور چشم مرا بر آید

۳۶
 خوشتر از آنکه بر سر او
 جبهه و بطون را که صید میکند
 عیش و شادی و شوق و شادمانی
 دل فرشته را که در آینه
 بیاورم زلف و شکر و شادمانی
 سکه و صندل و سکه و صندل
 عطر و عطر و عطر و عطر
 دل بماند زلف و شادمانی
 منی کاسه که از آن در سینه
 کازین و شکر و شادمانی
 منو و شکر و شادمانی
 دلم از صندل و صندل و شادمانی

یا سرورم دفای خوارگاه
 نقطه و هم کلام است بر
 اسرار طریق نورانی
 زلف الدار بر بخت عشق
 باز رسید لکبریا
 کز دل غمخوران
 پیش دریا به دریای ابرو
 فکر معجزه عجب کار
 اسرار خفا که هر
 حاطت از دوزخ و جحیم
 فکر معجزه است که
 و لا

[illegible]



از لاف و بیهوشی	از چشم و چهره	بماند چنانچه	افزاید و بر آید
تا خرم و شادمانی	ابر و چشمن گم ماه و سال	رویش و خیم و پلای	از روی و پلکانا
خود را که کو حایر	ایده خیم و خیم و خیم	سر و سر و سر و سر	فرست و سر و سر
چهره و لایح و زهر	ایام و عمر و سال و مهر	عمر و سر و سال و مهر	از لاف و سر و سر
نکرت و درو و حایر	حیر و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
مر و لاف و لاف و لاف	لعل و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
بزم و لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	کند و لاف و لاف و لاف	یک و لاف و لاف و لاف
که در لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	عمر و لاف و لاف و لاف	از لاف و لاف و لاف
لعل و لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
مر و لاف و لاف و لاف	لعل و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
بزم و لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	کند و لاف و لاف و لاف	یک و لاف و لاف و لاف
که در لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	عمر و لاف و لاف و لاف	از لاف و لاف و لاف

چرخ و لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
مر و لاف و لاف و لاف	لعل و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
بزم و لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	کند و لاف و لاف و لاف	یک و لاف و لاف و لاف
که در لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	عمر و لاف و لاف و لاف	از لاف و لاف و لاف
لعل و لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
مر و لاف و لاف و لاف	لعل و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
بزم و لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	کند و لاف و لاف و لاف	یک و لاف و لاف و لاف
که در لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	عمر و لاف و لاف و لاف	از لاف و لاف و لاف
لعل و لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
مر و لاف و لاف و لاف	لعل و لاف و لاف و لاف	بر و لاف و لاف و لاف	که خدا و لاف و لاف
بزم و لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	کند و لاف و لاف و لاف	یک و لاف و لاف و لاف
که در لاف و لاف و لاف	خیم و لاف و لاف و لاف	عمر و لاف و لاف و لاف	از لاف و لاف و لاف

خدا سر کوه تل از ارال چه محتر
فلک غلام تو عمو خد
و جمیع الم یحیی بن قمر

حق و عدل و عز و کبر
سبح اسم ربک
عصر و غیره
نصف

بنوک خاتمہ قسم ۱۰۰
کہ کار خاتمہ ۱۰۰
لکڑی چرخہ ۱۰۰
خداوند ۱۰۰

المسكنه زرع بابل
نقوم از جليل
که در حبس خود بنظر
مستحقان

خبر بود که در این روز
ز نور سحر محمد خاتون
مرا از این کوه انوار
که در خط سحر بود

بیا بهر لوت و لعل
چه مرخصی استند
بیا بهر لوت و لعل
چه مرخصی استند

مربوبه برادر ارشد
جاکم مراد
جاکم مراد
جاکم مراد

مادر ان نیکو
که لاله بد را
بیا بیرون
عالم را

۱۲۱

برای

زال خضرت

مجلس

مجلس

سباز روستا

نصف

سید خواجه

وہ کہہ رہے تھے کہ یہ تو خدا کا

11

بسم الله الرحمن الرحيم

عبدل
بر
بارد دل
علیم

همیشه وقت تو را عیبی
نمی بینم صبح

در سینه جان

که خدایه بکلام

نموده است
تو از سال دل
تو از سال دل
تو از سال دل

[illegible]

است

فصل

18

[illegible]